

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۶۰۶



۴۹ نصاب امام خمینی


اسلام غزالی

۵۰۰۰

۱۱۷۸-۲۰۰۳

۱۷۶۰۶

۲۰۷۷۱

|   |                     |                |       |
|---|---------------------|----------------|-------|
|  | جمهوری اسلامی ایران | شماره ثبت کتاب | ۲۰۷۷۱ |
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی  |                     |                |       |
| کتاب ناصر غزالی   |                     | مؤلف           |       |
|   |                     | مترجم          |       |
|   |                     | شماره قفسه     | ۱۷۶۰۶ |















در بیابانی میرو و دود شمشیر شندی و سیلاهای یکنه و اورد و مع  
بنا اهل سیلاج و جنگ باشد تا کاهشته می بودی و باید که کسی  
که ان سیلاهای انکار و نمایدش آن شمشیر از وی دفع کند یا نه  
و تودانی که نکند همچنین عین میدان که اگر کسی صد هزار ساله علی  
بجاند و بداند و بسمل نیار و اران و انش او را فایده نخواهد  
بود مثالی و دیگر اگر کسی بخواهد و سرخ و می مثلاً از هر  
باشد و صغیر او و اند که علاج ان بیماری که کتاب و همچنین  
است و نخور و آن دانش می دفع بیماری وی کند  
میکنند و تودانی که نکند بگرمی و و سر از طریل بر پیاست  
آتی نخوری نباشد ششیدانی اگر حد سیال علم  
و سر از پاره کتاب بر سم نمی و بدان عمل نموی و خود  
با عمل صالحه میسعد و شاپسته رحمت خدای تعالی

نکره دانی رحمت احد در ثور سپید و از قرآن بشنو که  
 کیش للانسان الالامی ای منزه دایم که خوانده باش  
 که این آیت منوچهر ایکن منوچیت که این سخن گوید  
 که این آیت منوچیت درین آهای دیگر چه کوی هله عا  
 مریگان حوهاره ریلعل عا صالما و حوله عالی جزا ربکا نوا  
 بیلون و حوله جزا ربکا نوا بیسون ان اللذین امنوا  
 کسی که معصیانه را در روزی که بر او نازل شد

[illegible][illegible]

وطلب و بجوم و بخر و عود و صن و نحو و صرف و خاصه و متنی  
چه حاصل بخر بضم ع و محال و الجبال که در انجیل عیسی مریم دیدیم که  
از آنجا که میت فرج باز بخشند تا آنکه او را بلب کور بر ندباری تعالی  
بخود می خود از روی حیل سوال کند اول آنکه عیدی فیه طرقت  
منظر الخوس سنبل طرقت منطری سپاه اعیان نزد ضرر و زبیل  
تواند که که مانع لغیری و اناج محفوظ بخیری اما تو خود کری  
و نمی شنوی که علم بی عمل دیوانگی و عمل بی علم بیگانهگی علمی که  
ترا هر روز از معاصی باز دارد و در طاعت نیارد و فرائد از انباش  
و نوع باز ندارد اگر امر و عسر عمل نمکنی و تدارک روزگار کنی  
نمکنی خود ای قیامت کوی بی فارعنا نعل صالحان بگویند  
که ای احمق تو خود را از انجا می شناسی نزد منمت بلند می باید  
داشت و منیمت نفس و تن در مرکب نباید و ادک و شکرگاه



کوسپاقت وان قوم که در آن شهر اند طایفه بخت مستقر شوند  
تاکی پیش ایشان روی زنها رکعتی زانو روی صدق اگر  
رضی الله عنه میگوید این الاحیاء و قضاة و اصحاب و ائمه  
الکون و دج و اندیشه کن که از کدایی اگر از منجی شبانی چون  
او از طفل ارجی بشنوی پرواگیری و بر بلند تر جای نشینی  
است العرش موقت بعدین معاد و اگر العیاد بالله از جبار پیا  
که اولنگ کالایام بل تم اصل عین ان که رخت از زانو  
بیاوردی و وقتی پسین بفری راجه الله شربی آب پیرود  
و او ند تا با ز خود چون قبح ایستد و دو بر او زود  
شد و قبح از پیشش بیفتاد چون با خود او گفتند زاجه رسید  
گفت ذکر است این اهل النار من تلوون الی اهل الطه ایضا  
علی السلام ای شکرند اگر ترا علم بجزو کفایت بودی بعل

حاجت بودی ندانم من سایل مال من تاسیب بل من مستغفر لکما رودی  
این دعا از بهر آنست که کائنات از اهل اللیل با پیچون و بالا سحر و سحر  
روزی جاعتی از صحابه در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم ذکر می  
از ابی عبد الله عترت میکردند رسول صلی الله علیه وسلم گفت انعم  
الرحمن بکما کان یصلی فی اللیل و من رسول صلی الله علیه وسلم روزی با  
یکی از صحابه میگفت لا تکره النجوم باللیل فان کثرت النجوم تبع صاحب  
نقیرا یوم القیامه ای سرزند و من اللیل فقیه تافه که امر است  
و بالا سحر همه مستغفون شکوایت او مستغفون بالا سحر ذکر است  
رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که ثلثه اصوات یحبه الله تعالی صوت  
الیک وصوت الذی تقرأ القرآن وصوت المستغفین بالا سحر سیفان  
شوی میگوید ان بعد کمال رسی تحب وقت الاسحار کل الاذکار و الا  
الیک الحجار و جمعی گوید از کمال اول اللیل نادی می شنود من تحت العرش  
چون باشد اول شب ترا که ناکند از او

الایم العابدون یقتون و یصلون ما شاء الله ثم یادی من  
فی شطره اللیل الایم یقتون یقتون و یصلون الی الحشر  
فاذا کان السحر یادی ما شاء الله یقتون یقتون و یصلون  
کما یوتی شروا من قوریم ای سرزند در وصایا رتبان الله  
کوسر را وصیت می کرد و می گفت یا بنی لاکون الذین الیکم  
من یادی بالاسحار و انت نام و جده یکو و لاق کله است  
علی فین دنیا و آل لایم کذبت و بیت الله لو کنت عا شقا  
لا یستغفنی بالکفار اکایم ای سرزند خلاصه نصیحتها است بدان که  
و عیادت خود کد است و عیادت کنون بدان که طاعت عبادت متابعت است  
علیه السلام هم در روزی هم قبول و هم قبول یعنی آنچه کنی و آنچه کنی و آنچه کنی  
و بجهت نموی باید که بفرمان باشد و بجهت که اگر کنی که صورت عبادت دارد

ای بار خدا یا  
عمر شش کم کریمی  
ایمان امان کن در  
سستی  
و از روزی بعد مان کنی انج عبادت باشد بلکه عیادت باشد  
اگر چه نماز و روزه و زکات و صدقه و عید و ایام شریعت  
روزی دارد و با آنکه صورت عبادت دارد و اما چون بفرمان  
میدارد و عاصی می کند و در چنین اگر کسی در جاده معصوب یا در  
معصوب غار کند از او تا شوم باشد که صورت عبادت دارد  
زیرا که نه بفرمان میکند و همچنین اگر کسی از نطلال خود مزاج کند  
او را بایان ثواب است چنانکه در حدیث آمده و اگر چه بعیت  
زیرا که انانی بفرمان نمیکند پس معلوم شد که عبادت فرمان  
بهدیست نه مجرد نماز و روزه زیرا که نماز و روزه نیز از عبادت  
که بفرمان بود پس ای سرزند باید که احوال و افعال تو بفرمان  
باشد یعنی موافق شریعت باشد زیرا که علم و عمل خلق بی فو  
مصطفی صلی الله علیه و سلم ضلالت است و سبب دوری



از خدای تعالی و ازین سبب بود که مصطفی صلی الله علیه و سلم  
علمای سابق منسوخ کرد پس باید که بی زبان دم زنی متیقن  
باشی که راه خدایان علما که تحصیل کرده بتوان رفت بخیر  
بشیخ و ترغبات و طمانت صوفیان رسمی نتوان رفت بل  
این راه بجا یقین قطع توان کرد و سواد و شهود و کام خوش  
بمشیه مجاهد توان برید پیچ تاریک و روزگار تاریک  
بسنیدن باشد زبانی مطلق و ولی بر عقلت و شهودی مطبق  
نشان سعادت و بدبختی بود و تا هوای نفس بعد از مجاهد  
کشید و در دل انوار موافقت زین نشو وای مندر  
جذب پس رسید که بعضی خود بکفت و نوشت راست  
نیاید اگر بر پیشانی خود دانی و عشق مدنی بود و زانوی  
و اگر بر پیشانی انوار سیر تحلیلات است زیرا که انانیت

و سر به ذوق نیست و زکلفت و نوبت نتوان آورد و ای مندر  
اگر عین بیاید یکسوی نویسد که کپش لذت مجامعت یافته باشد  
و از دور خواهد که تو بهین پیش که مجامعت راجع لذت  
چنانکه من میبایم این کس را به این راه خدایان باشد که نویسد که  
من ندانم که عینی این چنین است که تا عینی اجماعی را بدست  
مجامعت و وقت اگر بر شستن سی خود دانی و اگر بکفت و نوشت  
راست نیاید ای مندر زیند و الهای تو بعضی همچین است یا  
اگر بکفت و نوشت راست ای در کتاب یا و کیمیا و دیگر تفصیلا  
خود گفته ام بشیخ از اینا طلب میکنی اما این یکایه هم اشارت  
کرده شود پس بدین که بر مساک راه خدای تعالی چه و چیست  
اول چیزی که بروی واجب است اعتقاد و یکتا خدا کردن  
سجده است نبود و دوم توبتی وضوح که پس از آن بپایان

و است نزد و سیم قسم را خوش خود کردن چنانکه هیچ آفریده  
را بر وی حق نماند چهارم از علم سر مع خدایان حاصل کردن که  
بدان امر خدای تعالی مکن از و از علم شریعت پیش ازین  
بروی واجب نیست که تحصیل کند و از علمای دیگر جدا کند  
و آنکه خلاص و نجات وی در این است و این همه در جلد و این جلد  
بیک حکایت معلوم شود در حکایت شیخ او و آنکه که شیخی  
رحم الله کفت چهار صد استاد را خدمت کرد و ام و ازین جملات  
حدیث خوانده ام و ازین جمله یک حدیث اختیار کرده ام و  
بعلی می آید و باقی نزد کذا شد ام زیرا که چون من حدیث باطل  
کردم خلاص نجات خود در آن دیدم و حدیث اینست که یکی از  
صحابه بنامید اعلی له نیکان قدر مقامک فیما و اعلی له نیکان  
بعد از مقامک فیما و اعلی له نیکان قدر مقامک فیما و اعلی له نیکان  
در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود

صبر کن فیما می شد زین حدیث را معلوم شد که را به علم بسیار  
حاجت نیست زیرا که علم بسیار خواندن و حاصل کردن از وضو  
کفایت است و دیگران این را از کردن توبه گرفت اند و درین  
و درین حکایت دیگر باطل کن تا معلوم شود او رده اند که کلام  
انهم از شما که در آن میان سقیق یعنی بود و روزی سقیق بدو  
ای عالم چند مدتیست که در صحبت منی و سخن من می شنوی و درین  
حدیث از من علم حاصل کرده و چند فایده از من گرفته کفت  
منست فایده حاصل کرده ام سقیق گفت اما الله و اما الله راجعون  
ای عالم من جمله خود را سر و کار خودم و ترا از من شنیدی این فایده  
حاصل نشد کفت ای بستاند اگر راست میخوانی خیر این است پیش  
ازین میخوانم و ام از علم این قدر پس است زیرا که مرا بعد است  
که خلاص نجات من درین حدیث فایده است سقیق کفت با تو بگوئی که

در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود  
در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود  
در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود

در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود  
در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود  
در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود و در حدیث خود











والجن

رفته باشد که نامش را آیت شود پس چهل توبه پیش از  
 وقت هر سر که بوی خود بوی نامعینان که تا زوی زوی می  
 اولم سیر وافی الارض فیطروای فرزند بخدا که روش کنی غایب  
 می و در هر ملی حال کنی جان کند کنی بیاید و انون بیاید  
 یکی از سار و انج و کف ان قدمت علی دل الروح فعال و ان  
 سر ذات العنوفای و در هر سر که نام کنم و در انصحت کم شت  
 جا که کردنی و چار کردنی تا علم تو در یافت ختم تو باشد و  
 حجت بگیرد نباشد اما که کردنی اول باید که تا انی مناظر و کنی و  
 و مسکه که رو و حجت بگیرد که افان بسیار است و انم  
 از نفع بیشتر است زیرا که منج همه اطفال و فیه است و ان ریاضه  
 و کبر و حقه و عادت و مباحات و عداوت و اگر مسکه در ان  
 توبه و یکدی و تو خدا کنی الحی اسما سار و در هر سر که  
 ۱۰۰

29/10/1911

Handwritten signature in Arabic script, likely belonging to the author or a collector.

کتابخانه خطاطی  
موزه خطاطی



که در آن سکه بختی رود و صدق آن نیست را و شایسته کی گفته  
گفتی که حق رزبان بگشوف کرد و باز زبان بگویم که بخت کردن  
در خلوت و ستر واری و در ملاها اگر کسی سکه کسی شود وانی که حق  
بدست نیست و او سیتندی می کند ز نهار تا بوجیت گیری چنان  
و نو که اری و اگر نه بوشا بکامد و فایده نماند و او را خاک فایده  
بگویم مگر سکه پیدال کردن را جرم های سکه و خد کردن جاری  
و بیت بر طیب ال عذاب را و نسی کردن طیب ال عذاب  
و این را که حاطان سمارانند که فی قلوبهم من نور عظیمی نماند  
و عالم ناقص طیبی را باشد و عالم کامل خود به ناری را طیبی  
بل که جاری را طیبی کنند که در وی آمدنی سنا پدید و اما در  
عزت مریدان سده و ناری عمل و در وی آمدنی سنا پدید و اما در  
عزت و این باشد که کوید این عیار علاج مذکور و در پیش رو و عیارهای

مشغول شدن عمر صالح کرد و نیت اکنون با که چار و چار  
کو نه اندازید چار یکی علاج مذرا پست و پست و یک علاج مذرا نیت  
اول که بختی که پیدال کند و اعراض او را چید باشد حد جاری است  
و علاج مذرا نیت و بدانکه مر عذاب که اران او کو بی توانی گفت و بدانکه  
زبان تو بگو تو و در ستر کو بی می را هم پشته کرد و در براد هم  
که در و اس صدوی او چه ترک کرد و وسط بقا نیست که عیار  
وی مشغول نشوی و دیگر که اگر این است گفت کل العباد و  
یاری از انسا الاعاوه مر عا و اگر چه سید پس سران بود و اگر و اگر  
جاری و اگر داری و از وی اعراض کنی فاعص عن من تولى من کرنا  
و علم مر و الا لعلوه الدینا و چه بود بهر که و کوید پس حرم  
خود مرید که ان الحسب کل الحسبات که ماکل ان الحسب  
بجاری دوم ان بود که گفت وی را حجت بود و این عیار

عسی علیکم که گفت از نه و زند و کردن عا هر نیامد و از ناری  
احق عا هر نیامد و این کسی بود که بدلی اندک بطلب علی  
کرد و در معلوم علی خود اصل شریع کرد و اسد و انگاه عا  
چون بزرگ که همه عا خود در علوم معنی کرد و اسد و این مقدار نماند  
اعراضی که او را و عا می و مکر و انچه از این عالم بزرگ را و او  
باشد پس اسد نماند که این اعراضی وی ریح این عالم ممکن  
ناید که موجب باشد بر که سادگان حق اخذی نیست که عا  
ان عالم را بدست است و وی ان عا می ندایسند چون  
قد و حاد است که از حافت و نادانی بود و از وی است  
اما که در و جواب وی مسخول ناید که است جاری سیم این  
مضطر شد و بود و در هم نمی کند و در خود و عمل خود  
رسد از حافت نماند و رسد و لکن نماند بود و هم وی را در ک

ان قاصد و در جواب وی نه و در نماند که است زیرا که سحر  
عادی سیم میگوید که سخن معاش را انشاء انما بایان حکم انما پس  
قد و حق که معنی ماکه اسامی فرمود و انما را که این کیم که هم استان  
بایان رسد و در نماند و در حایت را طاف و سدن ان باشد  
خود بگویم جاری حاد است که مضطر شده بود و در هم و عا  
بود یعنی مضطر شد و عا و عا و عا و عا و عا و عا و عا و عا  
و چون نماند راه را پست و طریق مستقیم بود و سوال و عا  
که کند از سر تفت و چه و امعان کنان یک جاری  
علاج مذرا بود و اگر جواب وی مشغول کردی و او باشد بل که  
واجب که در وی دوم از نوا غنی و مکر می و احتر از کنی که انفا  
ان سیاری الا که درانی که کج که بی نخت خود و عا و در و عا  
و از من سیم ایدیت که عا علی علیه السلام که عا یا این عا















[illegible]



MS. A. 7. 2. 1. 3. 4. 5.